

مقایسه ابعاد مختلف نظریه «گفت و گوی تمدن‌ها» و نظریه «برخورد تمدن‌ها»

دکتر محمد عابدی اردکانی

استادیار علوم اجتماعی دانشگاه یزد

چکیده

هدف از این مقاله بررسی مقایسه‌ای ابعاد مختلف دو نظریه «گفت و گوی تمدن‌ها» و «برخورد تمدن‌ها» است. برای دستیابی به این هدف، ابتدا دو نظریه به طور بسیار مجمل و مختصر معرفی شده است. سپس دو نظریه به لحاظ: ۱- مفروضات و پیش‌فرض‌ها ۲- کاربرد در عمل ۳- دلایل و ضرورت مطرح شدن هر یک ۴- انتقادات وارده بر هر یک از آنها با یکدیگر مقایسه شده و در پایان از مجموع بحث، نتیجه‌گیری به عمل آمده است. راهنما و الگوی نگارنده برای انتخاب موضوع و سازماندهی و ترتیب مطالب به صورت بالا، سؤال آغازی و فرضیه اصلی زیر بوده است:

۱- بین دو نظریه گفت و گوی تمدن‌ها و برخورد تمدن‌ها چه اشتراکات و افتراقاتی از جهات مختلف وجود دارد؟ (سؤال آغازی)

۲- نظریه برخورد تمدن‌ها بر «آنچه هست» یا «واقعیت‌ها» و نظریه گفتگوی تمدن‌ها بر «آنچه باید باشد» و «حقایق» تأکید می‌کند. با این حساب، اولی جنبه توصیفی - تبیینی دارد و دومی جنبه هنجاری، دستوری و تجویزی. (فرضیه اصلی).

واژه‌های کلیدی: گفتمان، گفتگوی تمدن‌ها، نظام بین‌الملل، همزیستی، نظام چندقطبی.



الف) نگاهی اجمالی به نظریه «برخورد تمدن‌ها»

ساموئل هانتینگتون استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد در تابستان ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) با انتشار مقاله‌ای در فصلنامه آمریکایی «فارین افیرز» نظریه جدید «برخورد تمدن‌ها» را مطرح ساخت و آن را چارچوب مفهومی تحلیل حوادث بین‌المللی دوران پس از جنگ سرد اعلام کرد. به نظری، اکنون تقسیم‌بندی جهان برحسب تمدن و فرهنگ اهمیت یافته است، نه تقسیم براساس دولت - کشور یا سطح توسعه اقتصادی و یا قطب‌بندی‌های ایدئولوژیک^(۱): «در دنیای بعد از جنگ سرد، همگرایی‌ها و واگرایی‌ها به وسیله فرهنگ و هویت‌های فرهنگی که در گسترده‌ترین سطح خود همان هویت‌های تمدنی هستند، شکل داده می‌شود.»^(۲)

بدین ترتیب واحدهای تشکیل دهنده نظام بین‌الملل در این نظریه، تمدن‌ها هستند که جانشین واحدهای ملت - کشور تا قبل از پایان جنگ سرد شده‌اند.^(۳) به عبارت دیگر، مصالح تمدنی بر منافع اقتصادی و سیاسی رجحان دارند. مطابق این نظریه، دیگر جهان به دو بخش متمدن و وحشی یا غربی و غیر غربی تقسیم نمی‌شود بلکه تمدنهای دیگری با هویت‌های اصیل و انسانی وجود دارند که تمدن غربی ناگزیر از شناخت و ارتباط با آنهاست.^(۴)



هانتینگتون در این مقاله از «برنارد لوئیس»، مورخ و مستشرق انگلیسی تأثیر پذیرفته است. از نظر لوئیس، ما با روحیه و بینش بسیار فراتر از سطح مسایل و سیاست‌هایی که دولت‌ها به دنبال آن هستند روبه رو هستیم.^(۵) در واقع، وی تأکید داشت که نبرد بین اسلام و غرب (در اسلام به اسم جهاد) و در (مسیحیت به نام جنگ صلیبی) اکنون چهارده قرن است که ادامه دارد. امروز بخش وسیعی از دنیای اسلام دوباره دچار احساس ناراحتی، تشنج آفرینی نسبت به غرب شده است. ناگهان ایالات متحده به «شیطان بزرگ» به مظهر پلیدی، به نقطه مقابل همه خوبی‌ها و اسلام و مسلمانان واقع شده است. چرا؟^(۶) در دوران بعد از لوئیس، اسپینگلر (۱۹۳۶-۱۸۸۰) فیلسوف تاریخ آلمانی الاصل، نیز بر برخورد تمدن‌ها تأکید می‌کند.^(۷)

به غیر از نظریه هانتینگتون، تلاشهای دیگری در جهت پیش‌بینی ویژگی عصر بعد از جنگ سرد انجام شده است. برای مثال، فوکویاما نظریه «پایان تاریخ» را مطرح می‌سازد.

حرف وی این است که سرانجام دموکراسی سرمایه‌داری پیروزی نهایی یافت و دیگر تاریخ تمام شده است. به عبارت دیگر، از نظر وی تنها راه نجات نظام‌های سیاسی، توسل به لیبرال دموکراسی است زیرا سایر نظام‌های سیاسی تاکنون همه با شکست مواجه شده‌اند.^(۸) هانتینگتون مقاله برخورد تمدن‌ها را در رد نظریه فوکویاما نوشته است. زیرا نه با فوکویاما بلکه با اندیشه لیبرال - دموکراسی مخالف است. در واقع هانتینگتون با دیدگاه لیبرال‌ها یا جمهوریخواهان که همزیستی با تمام تمدن‌ها و تفکرات متفاوت برای رسیدن به منافع اقتصادی آمریکا را توصیه می‌کند سر ناسازگاری دارد.^(۹) هنری کیسینجر نظریه «نظام چند قطبی» را عنوان می‌کند. وی معتقد است که در دنیای پس از جنگ سرد، شش قدرت جهانی، قدرتهای برتر خواهند بود که در واقع در درون پنج تمدن بزرگ هستند. گرچه نظریه واقع‌گرایی چند قطبی کیسینجر با تحلیل هانتینگتون درباره وضعیت جهان پس از جنگ سرد موافق است، لیکن نگاه او به مسائل، نگاه سیاسی است و نه نگاه تمدنی. با وجود ارتباط بین «دیدگاه سیاسی» و «دیدگاه تمدنی»، آن دو یکی نیستند. زیرا ممکن است یک تمدن از لحاظ نظامی و سیاسی ضعیف باشد اما در عوض از لحاظ فکری و عقیدتی و فرهنگی و معنوی قوی باشد (برای مثال در شرایط فعلی تمدن اسلامی) بدین ترتیب، کیسینجر تنها از دید سیاسی در مورد چند قطبی بودن جهان صحبت می‌کند که ارتباطی با بحث گفتگوی تمدن‌ها ندارد.^(۱۰)

نظریه برژنسکی نیز، به عنوان یک استراتژیست واقع‌گرایی پس از جنگ سرد، قابل تأمل است. وی از جنبه سیاسی با نظریه «برخورد تمدن‌ها» چندان مشکلی ندارد. برژنسکی پس از برشمردن ضعف‌های جبران‌ناپذیر فرهنگ غربی، در مورد احتمال تشکیل ائتلاف میان ایران، روسیه و چین هشدار می‌دهد. به اعتقاد وی این ائتلاف، تا حدودی یک چالش ژئوپولیتیک است ولی از جهاتی نیز می‌تواند یک چالش فرهنگی و یا چالش اجتماعی - اقتصادی محسوب شود. با این همه، در تحلیل نهایی خود از نظریه برخورد تمدن‌ها، در مورد احتمال بروز درگیری جهانی بین تمدن‌ها ابراز تردید می‌کند زیرا تصریح دارد که اگرچه فقدان انسجام کافی در تمدن‌های کنفوسیوسی، اسلامی و یا مسیحی احتمال بروز درگیری در مقیاس جهانی را تضعیف می‌کند، اما بروز برخورد



تمدن‌ها در مقیاس کوچکتر، در حقیقت امری واقعی است.^(۱۱)

هچنین نظریه «تک قطبی جرج بوش» و طرح «نظم نوین جهانی» راه‌حل دیگری برای برخورد با مسائل بعداز جنگ سرد بود. بوش رئیس جمهوری آمریکا در سال ۱۹۹۱ در سخنرانی هفتگی خود در کاخ سفید اعلام کرد که اینک جنگ سرد به پایان رسیده و صلح جهانی از تهدید کمونیسم‌رهایی یافته و دنیا بایستی وارد مرحله جدیدی شود و هیچ کشوری جز ایالات متحده قادر نیست نظم حاکم بر روابط بین‌الملل را رهبری کند. بیان این نکته، تعبیر تک قطبی شدن جهان تحت هدایت آمریکا بود.^(۱۲) این نظریه از آن جهت که در پی نفی سایر تمدن‌های جهان است با دیدگاه هانتینگتون تفاوت دارد و از آن لحاظ که به دنبال برتری طلبی و تسخیر بر آنهاست، به دیدگاه هانتینگتون نزدیک می‌شود.

از میان این نظریه‌ها، بی‌تردید نظریه «برخورد تمدن‌ها» مجال بیشتری را برانگیخت و توجه بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی و غیر سیاسی را به خود جلب کرد. یکی از اهداف این نظریه، احیای جدید ملت‌گرایی است که بیشتر در قالب تمدن‌های بزرگی شکل گرفته که تاکنون حاکم بر تاریخ بوده و یکی از مهمترین عناصر آن، فرهنگ و دین است. به نظر هانتینگتون اصولاً در آینده آنچه واقعیت اساسی مربوط به برخورد بین مردمان جهان خواهد بود، واحدهای بزرگی است که وی آنها را با عنوان «تمدن» تعریف می‌کند. منظور او از تمدن، بزرگترین واحد در درون کلیت انبای بشر است که انسان به آن گرایش دارد یا بزرگترین واحدی است که انسان به آن تعلق دارد.^(۱۳)

هانتینگتون معتقد است که حداقل هشت تمدن بزرگ به شرح زیر در جهان وجود دارد:

- ۱- تمدن غربی که دو حوزه دارد: یکی حوزه اروپا و دیگری حوزه آمریکای شمالی
- ۲- تمدن آمریکای جنوبی (دلیل تفکیک حوزه تمدنی آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی شاید آن است که مذهب مردم آمریکای جنوبی، اکثراً کاتولیک است. از آن گذشته، جنوبی‌ها نتوانسته‌اند همچون شمالی‌ها جمعیت سرخ‌پوست خود را به طور کامل معدوم سازند و به اندازه آمریکای شمالی «قوم‌زدایی» کنند.)
- ۳- تمدن اسلامی که در وسط جهان قرار گرفته و از شمال آفریقا تا جنوب فیلیپین را



در بر می‌گیرد.

۴- تمدن خاور دور و مخصوصاً چین که هانتینگتون آن را «تمدن کنفوسیوسی» می‌نامد. دو کره، ویتنام و تا حدود زیادی لائوس و کامبوج و البته مناطق کوچک چون سنگاپور و هنگ‌کنگ نیز جزء این تمدن محسوب می‌شوند.

۵- تمدن ژاپنی که تمدن مجزایی است و تنها موردی است که هم یک ملت است و هم یک تمدن.

۶- تمدن هندو است که در درون آن علاوه بر هندوها، شمار زیادی مسلمان هم وجود دارد.

۷- تمدن «روس - ارتدوکس» که شامل روسیه، بلغارستان، یونان، و رومانی یعنی ممالکی که مذهب آنها ارتدوکس از نوع یونانی یا روسی است.

۸- تمدن آفریقا که هنوز به طور کامل تبلور نیافته و رابطه آن با آفریقای سیاهی که مسلمان و مسیحی است روشن نشده است.

از نظر هانتینگتون، خطوط گسل میان تمدن‌های مزبور، منشأ درگیری‌های آتی و جایگزین واحد کهن دولت - ملت خواهد بود. تقابل تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر نو را شکل می‌دهد. زیرا:

۱- اختلاف تمدن‌ها اساسی است.

۲- خود آگاهی تمدنی در حال افزایش است.

۳- تجدید حیات مذهبی وسیله‌ای برای پر کردن خلاء هویت در حال رشد است.

۴- رفتار منافقانه غرب موجب رشد خود آگاهی تمدنی دیگران گردیده است.

۵- ویژگی‌ها و اختلافات فرهنگی تغییر ناپذیرند.

۶- منطقه‌گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است.

۷- خطوط گسل موجود بین تمدن‌ها امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک

دوران جنگ سرد شده است و این خطوط جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی‌اند.

خصوصیت هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو

تمدن اسلام و غرب آستن بروز حوادثی خونین می‌شود. (۱۲)

بدین ترتیب حرفی که هانتینگتون مطرح می‌کند و فوق‌العاده خطرناک هم هست



این است که نه تنها امکان برخورد بین این تمدن‌ها همیشه هست، بلکه جلوگیری از چنین برخوردهایی در واقع امکان‌پذیر نیست زیرا که لبه‌های این تمدن‌ها همیشه خونین است. وانگهی او این تمدن‌ها را برای غرب خطرناک می‌داند مخصوصاً تأکید می‌کند که سرانجام تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم، رویاروی تمدن غرب قرار می‌گیرند و در نتیجه، کانون اصلی درگیری‌ها در آینده، بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. در واقع درگیری‌های تمدنی آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان نو است. این مسئله اتفاقی نیست که مثالی که او می‌زند تمدن اسلامی است. از نظر او، امروزه هر جا که تمدن اسلامی با تمدن‌های دیگر در رابطه است، «لبه‌های» خونین دیده می‌شود. وی برای روشن شدن این نظریه، مثالهای مختلفی را مطرح می‌کند از جمله بوسنی - هرزگوین و کشمیر. بدین ترتیب، وی به طور غیرمستقیم می‌خواهد تمدن اسلامی را معاند بی‌چون و چرای تمدن غرب جلوه‌گر سازد و نظریه بسیاری از نیروهای غرب را که به دنبال تبدیل تمدن اسلامی به صورت دشمن غرب هستند تأیید می‌کند.

ب) نگاهی اجمالی به نظریه گفتگوی تمدن‌ها

رئیس جمهوری اسلامی ایران، آقای سیدمحمد خاتمی، در سفر خود به نیویورک و شرکت در اجلاس عمومی سازمان ملل متحد، پیشنهاد گفتگوی تمدن‌ها را مطرح کرد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد این پیشنهاد را پسندید و سال ۲۰۰۱ میلادی به نام سال گفتگوی تمدن‌ها اعلام شد. اما منظور از گفتگوی تمدن‌ها چیست؟ برای گفتگوی مبتنی بر ارتباط حداقل می‌توان دو پایه «عقلانیت» و وجود «فرهنگ چند آرایی» و گفت و شنودی» در نظر گرفت. گفت و گو، در وسیع‌ترین مفهوم آن، به معنای چگونگی برخورد با تفاوت‌هاست. به هنگام گفت و گو طرفین می‌پذیرند که تفاوتی وجود دارد؛ بالاتر از آن، موجودیت این تفاوت‌های آرا، به رسمیت شناخته می‌شود. این امر به منزله سوگیری گوینده در جهت گفتمان و مخاطب مربوطه است. از این رو، گفت و گو را نمی‌توان با «سخن گفتن» یکسان انگاشت. در سخن گفتن هیچ الزامی برای چنین سوگیری از جانب گوینده نسبت به شنونده وجود ندارد و ارتباط‌گیری می‌تواند کاملاً یک‌سویه باشد؛ در



حالی که منطبق گفت و گو نه بر ارتباط یک‌سویه بلکه بر یک فهم گفت و شنودی استوار است. (۱۵)

بعضی اندیشمندان، به ویژه «توماس هابز» ترس از مرگ را عامل ورود به یک گفت و گوی بی‌طرفانه می‌دانند. از نظر هابز اشتراک در غریزه حفظ حیات می‌تواند گروه‌ها و افراد مختلف را به آغاز گفت و گو با یکدیگر ترغیب کند. اما این عامل، هرچند از اهمیتی بسزا برخوردار است، لیکن چندان رضایت‌بخش نیست زیرا بسیاری از افراد متعلق به فرهنگ‌ها و گروه‌های مختلف حاضرند بر سر آرمان‌ها جان ببازند اما تن به گفت و گو ندهند. (۱۶)

گروه دیگری چون جرمی بنتام اصل «سودانگاری» را عامل مؤثری برای گفت و گوی افراد می‌دانند. مطابق این نظر، اگر افراد پیام‌وزند که اختلافات خود را به زبان منافع مشترک ترجمه کنند آنگاه می‌توانند آنها را به شیوه‌ای تکنوکراتیک مرتفع سازند. این معیار نیز چندان کارساز نیست زیرا ترجمه منافع به زبان مشترک، کار آسانی به شمار نمی‌آید. حتی اگر این امر نیز ممکن شود دستیابی به طریقه‌ای بی‌طرفانه در این رهیافت به سادگی میسر نیست. (۱۷)

بنابراین باید برای تشویق افراد به ورود در گفت و گو، معیارهای دیگری در نظر گرفت. برای مثال یکی از این معیارها، حداقل توافق با پذیرش این اصل است که گفت و گو بهتر است تا خشونت. معیار دیگر، تسامح و حتی احترام دو طرف نسبت به قوانین و سنت‌های طرف دیگر است. (۱۸) مساوات و برابری افراد، خوش‌بینی نسبت به انسان و نیازهای مشترک آنها را نیز باید براین لیست اضافه کرد.

نظریه گفتگوی تمدن‌ها، تنوع و تعدد تمدن‌ها را به رسمیت می‌شناسد. برای گفتگو اولویت فائل است و آن را جزء اصول اولیه فکری خود قرار می‌دهد و بر آن است که شکل طبیعی رابطه تمدن‌ها نه روبرویی و خصومت بلکه گفتگو است و به همین دلیل در مقابل نظریه برخورد تمدن‌ها قرار می‌گیرد. در واقع این نظریه، مباحثه را به جای جنگ، گفتگو را به جای تعارض پیشنهاد می‌کند و به جای برجسته کردن وجوه افتراق، بر اهمیت گفتگو درباره مشترکات تأکید می‌ورزد. (۱۹)

هدف اصلی گفتگوی تمدن‌ها این نیست که شرایط لازم برای آگاهی یافتن تنها چندتن



متخصص یا فیلسوف فراهم کند بلکه آن است که توده‌های مردم را در اعماق جوامع آگاه گرداند. همچنین روشن سازد که مشکلات جهانی امروز را، که مهمترین آنها محصول سلطهٔ درازمدت و انحصاری غربند، جز از راه گفت و گو با تمدن‌های غیر غربی (به منظور پی افکندن طرح روابطی تازه میان بشر و طبیعت، میان افراد بشر با یکدیگر، میان بشر و امر لاهوتی و زیستن در دامان این روابط) نمی‌توان حل کرد.^(۲۰)

در یک کلام باید گفت که «گفتگوی تمدن‌ها» گفت و گوی دولتها نیست؛ کنار آمدن مسلمانان با کفر و الحاد نیست؛ اظهار عجز در مبارزه با استکبار نیست؛ قرب و ارج قائل شدن بیش از اندازه برای غرب نیست و درعین حال نفی واقعیت و دستاوردهای غربی نیز نیست؛ مذاکرات سیاسی نیست؛ خودنمایی و برتری فروشی نیست؛ توافق به هر بهایی نیست؛ پایان رقابت‌ها نیست بلکه راهی است برای اداره صلح‌آمیز این رقابتها. پذیرش تهاجم فرهنگی یا سکوت در برابر آن نیست؛ نفی اختلاف نیست. باز کردن درها برای گسترش تعاملات فرهنگی نیست. برعکس گفت و گوی تمدن‌ها، مفاهمه است که بین دو یا چند نفر به منظور درک و فهم یکدیگر صورت می‌گیرد و طرفین خواهان تبادل نظر و فراگیری از همدیگر، رشد و تغییر هستند و جبری در کار نیست و برای نظر یکدیگر احترام قائل هستند و هدف آنها رسیدن به نقطه‌ای نزدیک به حقیقت است. تلاش جمعی است میان ملل برای یافتن پاسخ به مسائل مشترک.

نظریهٔ گفت و گوی تمدنی، دیدگاهی حقیقت‌گرا و ارزش‌گراست. حقیقت‌گراست چون بخشی از حقایق سیاسی و اجتماعی پس از جنگ سرد را تبیین می‌کند. ارزش‌گراست، چون جوامع و تمدن‌ها را از خشونت و دشمنی به تحمل و همکاری فرا می‌خواند.^(۲۱) نظریهٔ گفت و گوی تمدن‌ها به تنهایی نمی‌تواند نظریه‌ای در مورد روابط بین‌الملل به حساب آید، بلکه جزء فرهنگی از نظریهٔ کلان با عنوان «جهانگرایی» است که ریشه در اندیشه‌های نولیبرال عصر جدید، به خصوص پس از جنگ سرد، دارد. به عبارت دیگر، اگر گفت و گوی تمدن‌ها را به عنوان جزء فرهنگی جهان‌گرایی در روابط بین‌الملل تلقی کنیم، جزء سیاسی این پارادایم (نمونه عالی)، دمکراتیک تر شدن جوامع و جزء اقتصادی آن، ایجاد بازار آزاد در رقابت در نظر گرفته می‌شود.^(۲۲)



ج) مقایسه نظریه گفت و گوی تمدن‌ها و برخورد تمدن‌ها

ج) ۱. از لحاظ مفروضات یا پیش‌شرط‌های دو نظریه

۱- اگر بپذیریم که نظریه گفت و گوی تمدن‌ها در مقابل نظریه رویارویی تمدن‌ها قرار دارد، در آن صورت باید مفروضات یا پیش‌شرط‌هایی که دو نظریه مذکور بر آن بنا شده‌اند نیز در تقابل با یکدیگر قرار داشته باشند. احتمالاً تنها مفروض یا پیش‌شرطی که بین این دو نظریه مشترک است، قبول و تأیید وجود تمدن‌های مختلف و تفاوت میان آنهاست. سخن هانتینگتون از هشت تمدن جهانی و رویارویی نهایی آنها - یا بعضی از آنها - با یکدیگر، خود اذعان و اعتراف به وجود تمدن‌های غیر خودی و موجودیت آنها و در عین حال تفاوت میان آنهاست. با این همه این تفاوت، در نظریه برخورد تمدن‌ها، سرانجام به برتری طلبی غرب و تلاش برای تسخیر دیگر تمدن‌های جهان منتهی می‌شود تا آنجا که تمام فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر غیر غربی باید در مقابل فرهنگ و تمدن غربی کاملاً سر فرود بیاورند. مفاهیم غربی به طور بنیادین متفاوت با مفاهیم غالب در دیگر تمدن‌هاست. باور غربی از فردگرایی، لیبرالیسم، قانون اساسی، حقوق بشر، مساوات، آزادی، حاکمیت قانون، دموکراسی، بازار آزاد اقتصادی و جدایی مذهب از سیاست، مفاهیمی هستند که اغلب در فرهنگ‌های اسلامی، کنفوسیوسی، ژاپنی، هند و بودایی یا ارتدوکس پژواک کمی دارند. چنین تفکری موجب شده است تا هانتینگتون غرب را در مقابل سایرین تصور کند. (۲۳)

در نظریه گفت و گوی تمدن‌ها، به رغم تأیید و تصدیق تفاوت‌های فرهنگی، ملی، مذهبی و قومی، وجود مشابهت‌ها بیشتر مورد توجه قرار گرفته، در اولویت قرار دارند. نیازهایی که میان تمام ابنای بشر مشترک است، صرف‌نظر از میراث فرهنگی آنها، رمز مسائل علت‌یابی و چگونگی رفع اختلافات خواهد شد. برخی نیازها مانند هویت، امنیت، تعلق، استطاعت و توسعه برای تمام ابنای بشر مشترک است. (۲۴)

در نظریه برخورد تمدن‌ها، سخن از برخورد در شرایطی به میان آمده که امکان همکاری میان آنها وجود دارد. در این نگرش، تفاوت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با اختلاف و رودررویی یکی گرفته شده‌اند. در زمینه‌های همکاری و این واقعیت که کشورها بیش از هر چیز به دنبال منافع ملی و منطقه‌ای خود هستند، به حد کافی جدی



گرفته نشده است. مطابق نظریه گفت و گوی تمدن‌ها، طرح حداقل‌ها و خودداری از بیان مسائلی که نشانگر تفاوت‌های بنیادین در نظام‌های ارزشی و باورهاست می‌تواند زمینه لازم را برای همکاری و تفاهم فراهم کند. در واقع با به کار بستن یک آموزه پراگماتیستی سهل و ساده توسط طرفین گفت و گوی، می‌توان راه را برای حل مشکلات، که مربوط به همزیستی افراد و گروه‌هایی است که بر سر حقایق اخلاقی و معرفتی توافق ندارند هموار ساخت. در واقع این آموزه مبتنی بر نوعی اعمال محدودیت اختیاری و آگاهانه از جانب طرفین گفت و گو در خصوص عدم اصرار بر پیگیری برخی از مسائل مورد اختلاف است که براساس شواهد و قرائن موجود در یک ظرف زمانی و مکانی معین، حصول توافق بر سر آن ممتنع می‌نماید. البته دستیابی به موفقیت، نیاز به نوعی فداکاری و ایثار دارد. اما این فداکاری و ایثار به منزله چشم‌پوشی از اصول اساسی نیست. طرفین گفت و گو در عین وفاداری به اصول مورد احترام خود، به عوض آنکه بکوشند بر سر چیزی که آن را حق می‌پندارند اصرار بورزند و موجبات شقاق در جامعه را پدید آورند، تلاش می‌کنند زمینه را برای بسط مشترکات مهیا سازند.^(۲۵) بویژه آنکه ادیان و سنت‌های بزرگ به دلیل تکیه بر اصولی مثل کمک به هموع، عدالت، شفقت، احترام متقابل و تساوی ابنای بشر در درگاه خداوند، با یکدیگر وجوه مشترکی دارند. از آن گذشته، بعضی از اصول سیاسی از قبیل رأی‌گیری، تشکیل پارلمان و رعایت آزادیهای فردی و ملی نیز مورد توجه جهانی است.

بدین ترتیب نظریه گفت و گوی تمدن‌ها، اختلاف میان افراد و ملت‌ها را فرع می‌داند و اشتراکات میان آنها را اصل. به عبارت دیگر، مطابق این نظریه، میان تمدن مسیحی و تمدن اسلام اختلاف ذاتی وجود ندارد و اگر برخورد و منازعه‌ای بوده و هست به دلیل سیاست‌های دولت‌های غربی است و از تمدن مسیحی سرچشمه نمی‌گیرد. اصولاً انحصارطلبی یا قدرت‌جویی از نفسانیت و خودپرستی انسانها ناشی می‌شود. اگر خوب در چهره جنایتکاران قدرتمند بین‌المللی از صدام و میلوسویچ گرفته تا پل پوت و ژیرینوفسکی بنگریم، خواهیم دید که در کنار رنگ و بوی محلی، همه نشانه‌های بیماری واحدی یعنی فاشیسم و توتالیتراریسم را دارند.^(۲۶) در حالی که خصومت هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب



آبستن بروز حوادث خونینی می‌شود، کانون اصلی درگیری‌ها در آینده، بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود.

با این حساب، هاتینگتون به طور ظریفی آشتی‌ناپذیری جهان اسلام و غرب را یک اصل مسلم و بدیهی در روابط اسلام و غرب فرض کرده، می‌کوشد تا سیاستهای توسعه‌طلبانه دولت‌های غربی را از فرهنگ غربی متمایز سازد. ولی در عین حال رفتار کشورهای مختلف اسلامی را عین تمدن اسلامی قلمداد می‌کند. براساس این پیش‌فرض نادرست، وی تضاد بین دو فرهنگ را تضادی ماهوی و برطرف‌نشدنی و ناشی از جبر تاریخی وانمود می‌کند و بدین ترتیب، ضرورت استراتژیک آماده شدن غرب برای مصاف با آن دسته از کشورها و گروههایی را که در راه احیای تمدن اسلامی گام برمی‌دارند توصیه می‌کند.

در واقع نظریه برخورد تمدن‌ها با ارائه چهره‌ای خشن از اسلام، به خصوص اسلام سیاسی و اصول حاکم بر آن و خاستگاه اجتماعی اسلام‌گرایان، امید تقویت خود را دارد. در مقابل نظریه گفت و گوی تمدن‌ها، در صدد ارائه تصویری صلح‌جویانه از اسلام در جهان معاصر است، اسلام دین فطرت، عقل، علم، حلم و بردباری و طرفداری اصول و ارزش و کرامت انسانی است. (۲۷)

همچنین نظریه روبرویی تمدن‌ها می‌کوشد اسلام را غیر دمکراتیک و نابردبار بودن ذاتی اسلام و یا در بهترین شکل، ناسازگاری آن را با دمکراسی نشان دهد. مطابق این نظریه، واقعیت‌های سیاسی جهان اسلام مانعی بر سر راه توسعه سنت‌ها و مؤسسات دمکراتیک بوده‌اند. در حالی که پیروان نظریه گفت و گو، معتقدند که اولاً دمکراسی معنی واحدی ندارد بلکه دارای معانی متعددی است. ثانیاً اسلام در معرض تفاسیر متعدد قرار گرفته و در جهت حمایت از دمکراسی و دیکتاتوری، جمهوریت و یا سلطنت، مورد استفاده قرار گرفته است. گرچه بعضی از مسلمانان و رهبران نهضت‌های اسلامی در مخالفت با دمکراسی نوع غربی و ساختار پارلمان سخن گفته‌اند، ولی بسیاری از مسلمانان ایده دمکراسی را پذیرفته‌اند هرچند که در خصوص مفهوم دقیق آن اختلاف نظر دارند. آنها تلاش داشته‌اند که نوع اسلامی دمکراسی یا مشارکت سیاسی مردم را براساس منطق و مشروعیتی که ریشه در سنت‌ها دارد، تبیین کنند. اسلامی



ساختن دموکراسی از طریق روندهای نوین از جمله بازنگری مفاهیم سنتی اسلامی نظیر شورا، اجماع، اجتهاد و یا تفسیر مجدد متون در جهت حمایت از دموکراسی پارلمانی، انتخابات و اصلاحات مذهبی صورت گرفته است. به علاوه داد و ستد و مراودات میان دو تمدن اسلامی و غربی را نباید از یاد برد. تمدن اسلامی به خاطر بسیاری از منابعی که موجب شکوفایی تمدن آن بویژه در زمینه‌های فلسفه، علوم و تکنولوژی شد، به غرب مدیون است. به همین صورت، غرب نیز به نوبه خود از میراث علمی و فلسفی تمدن اسلامی استفاده کرده، با ترجمه و تطبیق آن به شرایط آن زمان، زمینه تحقق انسانی را فراهم نمود. (۲۸)

۲- نظریه گفتگوی تمدن‌ها، مبتنی بر اصل مساوات و برابری است. منطق گفت‌وگو بر این مفروض استوار است که دیگری وجود دارد، ارزش دارد و از حق و حقوقی مستقل برخوردار است. از این روی، مطلق‌نگری را رد می‌کند و نسبی‌نگری را جایگزین آن می‌سازد. (۲۹) در واقع مطابق این نظریه، دو طرف از جایگاهی کم و بیش برابر به نقد و نظر می‌پردازند، از یکدیگر می‌آموزند و با هم دیگر می‌اندیشند. یکی فرمانده مختار و دیگری فرمانبر مجبور نیست. بلکه از طریق گفت و گو به مفاهیم با یکدیگر می‌رسند و از طریق مفاهیم استقلال هر طرف محترم شمرده شده، در حالی که ارتباط و تعامل آنها نیز برقرار است. بنابراین منطق گفت و گو از یک طرف با یک‌تازی و خودکامگی و از طرف دیگر با جدایی و انزوا مغایرت دارد. (۳۰) در جستجوی دوستی و همبستگی و به دنبال ایجاد تفاهم مشترک و آگاهی اصیل و ایجاد پل‌های اعتماد بین طرف‌هاست و مطابق آن، صاحب‌نظران داخل اندیشه در تبادل کلام هستند و ضمن غنی‌تر و عمیق‌تر شدن تمدن‌ها با گفت و گو، صلح عادلانه و پایدار به عنوان راهبرد کلان، مورد توجه قرار می‌گیرد.

در مقابل، نظریه برخورد تمدن‌ها، مبتنی بر تبعیض و نابرابری است؛ همیشه یک طرف برنده یا بازنده است و یا هیچ. بر خطوط تمایز برای شروع درگیری تأکید دارد و در پی دشمنی، سلطه و وابستگی به دنبال می‌آورد. مطابق این نظریه، جنگاوران و خشونت‌ورزان در تبادل آتش هستند و ضمن تهی شدن از ماهیت تمدنی و اخلاقی، جنگ تام و پی‌پایان را به عنوان راهبرد کلان به ارمغان می‌آورد. (۳۱)



۳- نظریهٔ گفت و گوی تمدن‌ها، مبتنی بر خوش‌بینی نسبت به انسان و آینده او و حاکمیت اصل استدلال و منطق است. در این نظریه، به وضع اصیل انسان توجه می‌شود. فرهنگ و فضیلت، چارچوب سیاست را معین خواهد کرد و سیاستمداران نه به اقتضای انباشت قدرت و تحمیل آن بلکه در خدمت تفکر و فرهنگ قرار خواهند گرفت. همچنین مطابق این نظریه، بشریت واحد است و پیامبران خدا این خانواده واحد را به راه خدا و وحدت و برادری و الفت فرا می‌خوانند.^(۳۲) تشریک مساعی با توجه به اصل پذیرش مستند و منطقی و تسلیم شدن در برابر آن صورت می‌گیرد. حاصل گفت و گو کسب نتیجه است یعنی طرفین تلاش دارند تا با بیان ادله و براهین دیدگاه‌ها و باورهای خود، موضوع مورد بحث را حقایقیت بخشند و از حاصل این تضارب منطقی و اصولی آراء، به تعریفی واحد برای همکاری نایل شوند. پس به ناچار در این فضا نمی‌توانند بر تعمیم لباس، آواز، اقتصاد، فرهنگ، دولت و مذهب خود اصرار ورزند، چرا که هریک از این موارد ریشه در هویت آن تمدن دارد و به عنوان اجزای آن به شمار می‌رود.^(۳۳)

اما نظریهٔ برخورد تمدن‌ها در واقع همان دعوت شیطان است که مردم جهان را به بغض و دشمنی و کینه و جنگ و خونریزی فرا می‌خواند. مبتنی بر اصل رقابت و برتری طلبی است و مشکلات میان تمدن‌ها از منظر تخاصم قابل حل است. هائیتینگون به غرب توصیه می‌کند که فرهنگ‌های اروپایی شرقی و آمریکای لاتین را با خود همراه کند، روابط همکاری با روسیه و ژاپن را حفظ کند و آن دسته از نهادهای بین‌المللی را که مبین منافع و ارزش‌های غرب است و آنها را مشروعیت می‌بخشد، تقویت نماید. بنابراین، با صدای بلند مرگ جنگ سرد را اعلام می‌کند و سپس با سخن آرام می‌گوید، زنده باد جنگ سرد.^(۳۴) تمدن‌ها به دلیل در برداشتن ارزش‌های اخلاقی و سیاسی ناسازگار با یکدیگر، برخورد خواهند کرد برای مثال آرمانهایی غربی چون فردگرایی و دمکراسی با عقاید بسیاری از تمدن‌های غیر غربی در تضاد است.^(۳۵)

۴- نظریهٔ گفت و گوی تمدن‌ها مبتنی بر اصل اساسی خودنگری و خودشناسی است و به اصل شناخت متقابل و شک و تردید منطقی نسبت به خود و طرف مقابل و در نتیجه احتمال اشتباه، بسیار اهمیت می‌دهد. بازنگری در باورها و ارزش‌های خودی و نفی حقایقیت مطلق تمدن غربی و بازخوانی و تحلیل و بازپرسی معقول و منطقی تمدن

مهاجم، زمینه را برای مفاهمه فراهم می‌کند. احساس تعلق به تمدن خودی و اعتقاد راسخ به آن برای کسی که می‌خواهد گفتگو کند شرط اساسی است. آقای خاتمی با به کار بردن دیدگاه تمدنی، اولویت را در بحث، به بازشناسی سهم هریک از تمدن‌های مهم در شکل دادن به میراث فرهنگی جهان امروز می‌دهد و براین نظر است که این بازشناسی، مقدمه‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز مردم جهان در کنار یکدیگر خواهد شد. (۳۶) تحت تأثیر همین دیدگاه است که خانم فرزین نیا به نقل از یکی از محققین ایرانی، روح‌الله رمضانی، می‌گوید که آقای خاتمی به وابستگی متقابل جوامع، فرهنگ‌ها و اقتصادها اعتقاد دارد و بر آن است که سیاست خارجی فعال و قاطع باید بر مبنای عدم خشونت و داشتن روابط گرم و دوستانه با همه کشورهای باشد مشروط بر اینکه آنها «استقلال» ایران را به رسمیت بشناسند و سیاست خصمانه‌ای علیه ما دنبال نکنند. (۳۷)

رئیس جمهور خاتمی در یکی از سخنرانی‌های خود این مفروض را چنین بیان می‌دارد: «ما باید برای رفتن به سوی آینده به گذشته خود تکیه کنیم. ما به سوی آینده نخواهیم رفت مگر اینکه شناخت درستی از هویت خویش پیدا کنیم». (۳۸) وی همچنین در دیدار با نمایندگان خانه‌های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور، با اشاره به اهمیت نوسازی اندیشه دینی - فرهنگی و ملی گفت: «برای موفقیت اندیشه‌های اصیل و نو فکری و اسلامی، نیازمند یک نوسازی در اندیشه دینی - فرهنگی و ملی هستیم. نوسازی به معنای بدعت‌گذاری نیست. بلکه به این معناست که هر روز و هر لحظه را بشناسیم و به کمک منابع اصیل اسلامی و با روش‌های درست آن را عرضه کنیم. (۳۹) منطق گفتگو یعنی خودنگری و خودشناسی. کسب هویت از طریق ارتباطات آزاد با دیگری، زمینه‌ساز هویت نو، پایدار و مسالمت‌آمیزتری خواهد شد. (۴۰)

در واقع مفاهمه تمدنی، مستلزم درک هویت و ویژگی‌های هر تمدنی است. پس از پذیرش استقلال و هویت تمدن‌های متنوع است که می‌توان با آنها به مجادله پرداخت. بنابراین نه فرآیندهای همسان‌سازی از طریق زور و با تجربه تلخ استعمار و نه فرآیندهای مشکل‌سازی از طریق الگوپردازی تبلیغاتی ارتباطات جهانی، هیچ کدام قادر به ایجاد فرهنگ گفتگو و مفاهمه نبوده و نیستند. (۴۱) شاید به همین دلیل است که «کلاس کینگل» وزیر امور خارجه آلمان در خرداد ۷۷ در همایش بین‌المللی اسلام و اروپا با اشاره به



قابلیت‌های تمدنی امروز اسلام اعلام کرد که خیابان یک طرفه‌ای را که اروپا برای خود در پیش گرفته به بن‌بست رسیده یا خواهد رسید. ما بایستی تمدن اسلام را به عنوان یک قدرت ویژه مورد توجه قرار دهیم. طرح نظریه‌های جدید و نگارش کتب متعددی در مورد اسلام با نگارش خصمانه یا دوستانه، دلیل توجه دولتمردان و صاحب‌نظران غربی به تمدنی اسلامی است.^(۴۲) هر تمدنی در تقارن با تمدن دیگر حق دارد ارزشهای قومی و مذهبی خود را حفظ کند و از طریق احترام متقابل به ارزش‌های فرهنگی و دینی یکدیگر، باب گفتگو و تبادل کلام را بگشاید و از سوی دیگر با شناخت فرهنگ و تمدن یکدیگر به حل اختلافات و نزدیکی ملت‌ها و تمدن‌ها پردازیم.^(۴۳)

ج) ۲. از لحاظ کاربرد دو نظریه در عمل

نظریه گفتگوی تمدن‌ها بخش فرهنگی نظریه کلان «جهانگرایی» است که ریشه در اندیشه‌های نولیبرال عصر جدید، بخصوص پس از جنگ سرد دارد. در مقابل، نظریه برخورد تمدن‌ها نیز خاستگاه واقع‌گرایانه دارد. بنابراین طرح این دو نظریه، بیش از آنکه رهیافتی نو در عرصه روابط بین‌الملل تلقی شود، زنده‌کننده خاطر رویارویی در حوزه واقع‌گرایی و لیبرالیسم در سیاست بین‌المللی است که امروزه بیشتر به شکل نوواقع‌گرایی - نولیبرالی مطرح می‌شود.^(۴۴) با این حساب، اگر در نظام بین‌المللی معاصر، روند حوادث به سمت جهانگرایی باشد نظریه گفتگوی تمدن‌ها، بیشتر کاربرد دارد. و اگر روند امور به سمت واقع‌گرایی باشد، نظریه برخورد تمدن‌ها. از سوی دیگر، در نظریه اول، بیشتر اولویت اقتصادی - اجتماعی و در نظریه دوم بیشتر اولویت‌های سیاسی - امنیتی مورد توجه است.

مروری اجمالی بر سیر حوادث نشان می‌دهد که با وجود روند جهانگرایی در نظام بین‌الملل معاصر، هنوز اولویت‌های اقتصادی و اجتماعی به طور کلی جایگزین نگرانی‌های سیاسی - امنیتی نگردیده است. از جمله مهم‌ترین مناطقی که همچنان به لحاظ سیاسی - امنیتی از اهمیت بالایی در سطح جهانی برخوردار است، منطقه خاورمیانه است که اکثر جمعیت آن مسلمان بوده و در این منطقه به عنوان محور و کانون اسلام مطرح هستند. فرض اصلی نظریه برخورد تمدن‌ها، برخورد سیاسی - امنیتی



خاورمیانه با جهان غرب و همگون فرض نمودن برخورد کشورهای غربی در برابر کشورهای اسلامی و یا مسلمانان است. اما حلقه فراموش شده در این نظریه، فقدان همگونی میان کشورها چه در جهان غرب و چه در جهان اسلام است و ناهمگونی موجود میان غرب و جهان اسلام باعث به وجود آمدن برخوردهای موردی شده است تا برخوردهای کلی و عمومی. جهان غرب امروزه متشکل از آمریکا و اروپا است که در بسیاری از مسایل توافق اساسی ندارند. کشورهای اسلامی نیز صرف نظر از روند موجود میان آنها، در حال حاضر دارای اختلافات اساسی با یکدیگرند.

روابط اروپا و آمریکا به سمت جهانگرایی در پیش است. این روابط بعد از جنگ سرد معطوف به واقع‌گرایی بود، اما وابستگی متقابل آنها، مانع از گسترش روند واقع‌گرایی میان این دو گردید. روابط کشورهای رسماً اسلامی از جمله ایران با آمریکا برخوردی واقع‌گرایانه را موجب شده در عین حال دولتی مانند عربستان نیز به دلیل احساس وابستگی نظامی - امنیتی در چارچوب مفهوم وابستگی به غرب از جمله آمریکا قرار می‌گیرد. برخورد آمریکا با عراق به عنوان یک کشور رسماً اسلامی و تهدیدی جدی برای اسرائیل نیز براساس نظریه واقع‌گرایی قابل تبیین است. تمایل شدید ترکیه به عنوان یک کشور رسماً غیرمذهبی برای ورود به اتحادیه اروپا، باعث همکاری روبه افزایش این کشور با کشورهای اروپایی گردیده و با دیگر کشورهای این دسته نیز روابطش در حد کنش متقابل قابل تعریف است. روابط موجود میان کشورهای رسماً اسلامی از جمله ایران، عربستان و مصر، به علت اختلافات مذهبی و سیاسی، بیشتر در قالب واقع‌گرایی قابل تفسیر است. در عین حال، روابط دو کشور ایران و سوریه فراتر از اینهاست. و در حد وابستگی‌های متقابل سیاسی - امنیتی قرار دارد. روابط کشورهای رسماً غیرمذهبی با دیگر کشورهای اسلامی، مانند روابط ایران و ترکیه، به علت اختلاف بر سر نقش مذهب در سیاست و اختلافات سیاسی و منطقه‌ای، در چارچوب واقع‌گرایی قابل تفسیر است. روابط تجاری میان آنها بیشتر تحت تأثیر ملاحظات سیاسی است تا اقتصادی. (۲۵)

با توجه به وضعیت موجود میان کشورهای اسلامی و غربی، بیش از آن که امکان گفتگوی تمدن‌ها وجود داشته باشد، به نظر می‌رسد که زمینه‌های تعارض و برخورد



فراهم آمده است. به رغم اینکه در شرایط فعلی امکان گفتگو تمدن‌ها در سایه حذف اولویت‌های سیاسی - امنیتی و روی آوردن به جهانگرایی به چشم نمی‌خورد، تحقق نهایی این نظریه باید با بررسی روند غالب در منطقه خاورمیانه و آینده آن، ارزیابی گردد. آیا روند در خاورمیانه همانند روند جهانی به سمت جهانگرایی است یا هم چنان اصرار بر واقع‌گرایی سیاسی و ملاحظات سیاسی - امنیتی است؟^(۴۶)

نتیجه آنکه، با قدری تسامح در همگونی تمدن‌ها به خصوص تمدن‌های اسلام و غرب، می‌توان نظریه برخورد تمدن‌ها را در دوران حاضر به طور عملی مشاهده نمود. اما با توجه به روند غالب که در سطوح کلان سیاسی و اقتصادی در قالب جهانگرایی قابل مشاهده است، تحقق این نظریه در آینده به طور کامل عملی به نظر نمی‌رسد. منطقه خاورمیانه که به عنوان مرکز تمدن اسلامی در مقابل جهان غرب مورد توجه نظریه رویارویی تمدن‌ها قرار گرفته است، شاهد روندها و تحولاتی است که پیش‌بینی آینده آن در چارچوب اصول واقع‌گرایانه امکان‌پذیر نخواهد بود. وجود شواهدی مبتنی بر قرار گرفتن تحولات کشورهای خاورمیانه به نقطه عطف حرکت از سوی واقع‌گرایی به سمت جهانگرایی، بیش از آن که آینده را در گرو رویارویی تمدن‌ها تبیین نماید، در قالب جهانگرایی و گفت و گوی تمدن‌ها به عنوان جزء فرهنگی روند جدید نمایان خواهد ساخت.^(۴۷)

از سوی دیگر، عده‌ای تلاش دارند با طرح این موضوع که اختلافات میان تمدن غربی و تمدن اسلامی بسیار اساسی است، کاربرد نظریه گفت و گوی تمدن‌ها در عمل را بی‌اثر سازند. آنها می‌گویند که تمدن اسلامی، تمدنی است که شرایط خاص خود را دارد. در این تمدن آزادی و مسئولیت و حقوق و... معنای خاص خودش را دارد، ولی در تمدن غربی وضع جور دیگری است. به عنوان مثال، جریان فتوای قتل سلمان رشدی دو واکنش کاملاً متفاوت در دنیای اسلام و غرب داشته است: تلقی مسلمانان، وجوب قتل رشدی به دلیل ارتداد و توهین به مقدسات اسلامی است در حالی که غربی‌ها - ولو با پذیرش دلایل فوق - کیفر اعلام شده برای او را در تناقض با حقوق بشر دانسته، در نهایت تصمیم‌گیری پیرامون اتهام و متهم را در حوزه وظایف قانونی دادگاهی صالح می‌دانند.^(۴۸) اما همانطور که قبلاً گفته شد به رغم وجود تفاوت‌ها و عدم امکان انکار



آنها، مشابهت‌ها و مشترکات میان فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و ادیان کم نیست. این حقیقت امکان گفت و گو را میسر می‌سازد و کاربرد خشونت و برخورد تمدنی را غیر ضروری یا مضر می‌نماید.

ج) ۳. از لحاظ دلایل و ضرورت گفتگو یا برخورد تمدن‌ها

نظریه گفت و گوی تمدن‌ها در شرایطی توسط رئیس جمهور ایران مطرح شده است که از نظر بسیاری متفکران، خلاء معنویت در قرن بیستم و نیاز بشریت به آن و روی آوردن به دین و معنویت در قرن بیست و یکم تقریباً واقعیتی غیرقابل انکار و ملموس است. آندره مالرو در کتاب «ضد خاطرات» گفته است که قرن بیست و یکم یا قرن معنویت خواهد بود و یا اصلاً وجود نخواهد داشت.^(۴۹) از زبان خود خاتمی این موضوع چنین بیان شده است:

«بشر وامانده و در گرداب بحران‌ها و بی‌هویتی‌ها، تنها با مراجعه به مذهب و معنویت می‌تواند خود را از این گرداب نجات دهد. عقل نواندیش در جهان معاصر از توانایی ارتباط با مفاهیم تعالی بخش برخوردار نیست. به همین دلیل، سوداگری و فرهنگ کاسبکارانه، روح آدمی را دچار شکاف و تزلزل مرگبار کرده است. خیزش جهانی ادیان برای جوابگویی به نیازهای معنوی انسانها را باید در این راستا ارزیابی کرد»^(۵۰)

در قرن بیستم، گرچه به لحاظ علمی و اقتصادی و صنعتی بشر پیشرفتهای خیره‌کننده‌ای داشته است، لکن نسبت به فرهنگ بی‌توجه بوده و بین علم و فرهنگ توازن برقرار نبوده است. از سوی دیگر، در این قرن ما شاهد جنگ‌های مختلف بودیم. در چنین شرایطی طرح گفتگوی تمدن‌ها یعنی دعوت برای بازگشت به فرهنگ و معنویت و انسانیت و عدالت و منطق و ترک مخاصمه بر ضد یکدیگر.^(۵۱)

همچنین دنیای فعلی، دنیای ارتباطات است و بر طبق نظر مک‌لوهان جهان به یک «دهکده جهانی» یا «حکومت جهانی» تبدیل شده است^(۵۲) و این واقعیت خود زمینه ارتباط میان ادیان و تمدن‌ها را فراهم می‌کند و اندیشه‌ها و باورهای تفرقه‌انگیز را تعدیل می‌نماید و احترام به نیازهای مشترک را ممکن می‌سازد و در یک کلمه زمینه لازم برای گفتگوی تمدن‌ها را مهیا می‌گرداند.



برعکس، مهمترین علت طرح نظریه برخورد تمدن‌ها، بیگانه‌هراسی و محاصره اندیشی عوام در اروپا و آمریکا بویژه بعد از برافتادن تندیس ترسناک کمونیزم سُرخ و توهم پیدایش مترسک دشمن سبز و زرد (اتحاد تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی) است. بدین ترتیب، نظریه برخورد تمدن‌ها، ریشه در طرح یک دشمن فرضی به منظور توجیه دخالت خود در مناطق مختلف جهان دارد. پس از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی شوروی این مهم با عنوان «دفاع از جهان آزاد» در مقابل «خطر کمونیزم» صورت می‌گرفت.

پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، دیگر توجیهی برای ملاحظات آمریکا باقی نمی‌ماند. بنابراین، آمریکاییها نیاز به نظریه جدیدی داشتند تا بتوانند سیاستهای خود را ابتدا در برابر مردم آمریکا و سپس افکار عمومی جهان توجیه نمایند. این نظریه جدید چیزی نبود مگر نظریه برخورد تمدن‌های هائیتینگتون. بی‌جهت نیست که سیاستمداران آمریکایی این نظریه را نه تنها کاملتر از نظریه‌های رقیب آن (مثل نظریه «برخورد هویت‌های تمدنی رقیب» باری بوزان، «نظریه پایان تاریخ» فوکویاما، «نظریه تمدنی» الوین تافلر، «نظریه برخورد ایدئولوژی‌های» گراهام فوله) می‌دانند بلکه آن را دقیقاً منعکس‌کننده خواست و سیاست آنها پس از پایان جنگ سرد تلقی نمایند.

ج) ۴. از لحاظ انتقادات وارده بر دو نظریه

بر هر دو نظریه گفتگوی تمدن‌ها و برخورد تمدن‌ها، انتقاداتی وارد شده است، هر چند که نظریه اخیر بیشتر در معرض انتقاد قرار داشته است به طوری که واضح آن هائیتینگتون مجبور شد که در نظریه خود تجدید نظر نماید. نخستین انتقاد که به هر دو نظریه نیز مربوط می‌شود آن است که گرچه هم هائیتینگتون و هم خاتمی واحد تحلیل «تمدن‌ها» را به جای واحد تحلیل دولت‌های ملی برگزیده‌اند، لیکن در نظریه نخست (برخورد تمدن‌ها) در مورد حوزه و حدود تمدن و رابطه آن با فرهنگ، اهداف و انگیزه‌ها و اولویت‌بندی‌ها، و در نظریه دوم (گفتگوی تمدن‌ها) نیز در خصوص متولی و نماینده گفتگو و ساز و کارهای به فعلیت رساندن آن و اولویت‌ها ابهام و ایراد وجود دارد. در نظریه گفتگوی تمدن‌ها معلوم نیست که متولی امر گفتگو چه کسی است؟ آیا



دولت‌ها هستند یا سازمان‌های بین‌الدولی یا سازمانهای بین‌المللی یا... گرچه آقای خاتمی تنها به این نکته اشاره کرده است که گفتگو باید بین نمایندگان هر تمدن و در سطح نخبگان و اندیشمندان و فرهیختگان آن نماینده تمدنی صورت گیرد، اما چندان روشن نیست که کدام نهاد یا سازمان در گستره جهانی باید تحرک لازم را برای گفتگو ایجاد کند و بر استمرار آن نظارت داشته باشد. به علاوه، در جامعه بین‌المللی کنونی هر اقدامی رأساً با اجازه دولتها صورت می‌گیرد و از فیلتر آنها عبور می‌کند. در نتیجه، نمی‌توان نقش دولت‌ها و سیاستمداران را نادیده گرفت. در واقع، توفیق پیشبرد این طرح تا حد زیادی درگرو خواست دولت‌ها و میزان همکاری آنها است و همکاری دولت‌ها نیز بیشتر تابع مصالح و منافع ملی است تا هر عامل و امر دیگر. حتی اگر گفت و گوی تمدن‌ها توانسته در دنیا مطرح شود به دلیل حمایت ظاهری یا واقعی دولتهاست. با این ملاحظات است که بعضی از صاحب‌نظران، گفتگوی تمدنی راستکاری بی‌فایده و مغلظه‌آمیز خوانده‌اند و منافع را جوهر اصلی روابط بین‌کشورها دانسته و تنها راه را دستیابی به توازن مصالح بین طرف‌ها می‌دانند. (۵۳)

از سوی دیگر، صرف‌نظر از این که در نظریه گفت و گوی تمدن‌ها نماینده تمدن غربی و نماینده تمدن اسلامی دقیقاً مشخص نیست، اساساً جای این سؤال است که این گفت و گواز کجا و با چه زمینه‌ای شروع می‌شود و اولویت‌های آن کدامند؟ وانگهی، آیا غربی‌ها حاضرند تمدن خود را که آن را مبشر دموکراسی و آزادی و حقوق مدنی و قانون‌گرایی و تساهل و تسامح تصور می‌کنند با شرقی‌ها که آنها را مردمانی غیر متمدن و گاه حتی وحشی می‌پندارند، برابر بدانند؟ از آن گذشته، لااقل این تردید نیز وجود دارد که برخی از مهمترین مفاهیم مورد توجه در ایده گفت و گوی تمدن‌ها از آن جمله، دموکراسی، عقل و خردمندی، آزادی و انسان‌گرایی، ماهیتاً مربوط به اصول تمدنی غرب هستند.

اگر یکی از شروط گفت و گوی تمدن‌ها را لحاظ کردن شرایط داخلی کشورمان بدانیم، در این صورت باید پرسید که آیا این شرایط مطلوب و مناسب است؟ واقعیت آن است که اکنون جامعه ما به لحاظ اقتصادی با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کند. بسیاری از مردم کشور ما زیر خط فقر زندگی می‌کنند. و هم کشور به لحاظ فرهنگی دارای موانع



و مشکلاتی است. بگذریم از این که ما هیچ تجربه و سابقه‌ای در امر گفتگو نداریم و هنوز تا حاکمیت عقل و منطق و استدلال و روحیه انتقادگرایی و انتقادپذیری و عدم تخریب و تحمل یکدیگر فاصله داریم.^(۵۴)

در آن سو، نظریه برخورد تمدن‌ها نیز اشکالات و ایرادات فراوانی را برانگیخته است. نخستین، انتقاد آن است که هانتینگتون دقیقاً معنا و حوزه تمدن و رابطه آن را با فرهنگ مشخص نکرده است. «لوسین پای» در این مورد چنین می‌گوید: «به نظر هانتینگتون تفاوت‌های فرهنگی را با تمدن اشتباه گرفته و در مورد آنها غلو کرده است. امروزه افراد با فرهنگ‌های متفاوت می‌توانند در کنار هم زندگی کنند بدون آنکه برخوردی صورت بگیرد. امروزه فرهنگ‌ها در هم آمیخته است و آنچه اهمیت می‌یابد قدرت اقتصادی است نه تفاوت‌های فرهنگی. خلاصه اینکه امروزه جهان به سمت یک تمدن به هم پیوسته در حرکت است.»^(۵۵) «جیمز روزنو» معتقد است که: «هانتینگتون سر درگم به نظر می‌رسد. وی در تعریف مسایل جهانی عامل مهمی چون اقتصاد را نادیده گرفته است... او با ارائه نظریه برخورد تمدن‌ها در واقع به اعتبار علمی خود لطمه زده است.»^(۵۶) «دانکووارت راستو» نیز در این مورد اظهار داشته است که: «تصور نمی‌کنم که نظریه هانتینگتون صحیح باشد... اکنون در حال گذر از دوران "اروپامحوری" به "جهان محوری" هستیم، دورانی که در آن تمدن‌ها با هم مرتبط هستند و به قول مارکس به سمت یک بورژوازی جهانی در حرکتیم.»^(۵۷)

بدین ترتیب، مفهوم تمدن در نظریه هانتینگتون گنگ است و فاقد حد و فصل منطقی است. برای مثال تمدن‌های تقسیم‌بندی شده از جانب او، هیچ وجه مشترکی ندارند. از هفت تمدن او، سه تمدن اسلام، هندو و کنفوسیوس عکس برگردان مذاهب جهانی اند. تمدن ژاپنی منحصر به یک ملت است، تمدن آمریکای لاتینی را با شاخص زبان تعریف می‌کند. تمدن دیگر (آفریقا) با شاخص جغرافیایی مشخص می‌شود و نهایتاً تمدن غرب براساس جهت حرکت آفتاب تعریف می‌شود.^(۵۸)

به دلیل همین پیچیدگی مفهوم تمدن است که صاحب‌نظران در تعریف و تعیین حدود آن اختلاف نظر زیادی دارند. به عنوان مثال، الوین تافلر به جای هشت حوزه تمدن، از سه حوزه تمدن نام می‌برد: (۱) تمدن کشاورزی (۲) تمدن صنعتی (۳) تمدن فراصنعتی.^(۵۹)



حسین نصر، کل تمدن‌ها را به دو تمدن کلان تقلیل می‌دهد: تمدن سنتی و تمدن مدرن. اصل و منشاء تمدن نخست سلسله اصول لایتغیری است که از جانب خداوند وضع شده است. نه تنها مذهب مسیحیت بلکه دین اسلام و یهودیت نیز در این تمدن جای دارند. تمدن سنتی، مبتنی بر معنویت است و سعادت واقعی را در کنترل هواهای نفسانی و جستجوی تمایلات ملوکوتی و کمال‌جویی می‌بیند. در مقابل، تمدن مدرن، مبتنی بر انسان‌محوری و عقل‌گرایی است و اصول الهی در آن جایگاهی ندارد و سعادت را در همین دنیا و تمایلات نفسانی جستجو می‌کند.^(۶۱)

دیگری معتقد است آنچه هانتینگتون در مورد هشت رقیب تمدنی گفته است می‌توان به سه رقیب تقلیل داد: نخست فرهنگ غرب، دوم فرهنگ کنفوسیوسی، و اسلام رقیب سوم است.^(۶۱) به علاوه، در تقسیم‌بندی تمدنی هانتینگتون، به طور آشکار تمدن یهودی با هزاران سال سنت و میراث غنی خود، دور مانده است.^(۶۲) «جین کرپاتریک» مشاور جرج بوش (بزرگ)، از هانتینگتون می‌پرسد که اگر تمدن، وسیع‌ترین تجمع مردمی است که افراد با آن هویت می‌یابند، در این صورت چرا تمدن «آمریکای لاتین» از تمدن «غرب» مجزا است؟ و اگر روسیه غربی نیست، پس چیست؟^(۶۳)

همچنین در بحث حدود و حوزه تمدنی، باید گفت که حداقل در قرن بیستم خونین‌ترین درگیریها در داخل تمدن‌ها رخ داده است و نه میان تمدن‌ها، مانند تصفیه‌های استالینی، کشتار پُل پوت، قتل‌عام یهودیان توسط نازیها و جنگ جهانی دوم. البته نمی‌توان منکر وجود پاره‌ای اختلافهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مهمی میان تمدن‌های اسلامی، یهودی و مسیحی شد. اما مهمترین و حساس‌ترین اختلافهایی که دامنگیر مسلمین شده، در داخل جهان اسلام و بین افراد، احزاب و دولت‌هایی که نسبتاً میانه‌رو و غیر توسعه‌طلب هستند با کسانی که ضد نوگرایی، ضد غربی و به شدت توسعه طلب و افراطی هستند درمی‌گیرد. نخستین هدف بنیادگرایان مسلمان، دولت‌های خود آنهاست و نه تمدنی دیگر. حقیقت امر این است جهان اسلام و همچنین دشمن فرضی او یعنی جهان غرب، هیچ کدام منسجم و یکپارچه و همگون نیستند.^(۶۴) اگر عراق به کویت حمله کرد این اقدام چیزی نبود مگر یک تجاوز درون تمدنی و نه بین تمدنی. جنگ عراق بر ضد ایران نمونه و مثال دیگری است. درست است که در جنگ نخست، هانتینگتون



برای اثبات ادّعای خود مبنی بر برخورد تمدن اسلام با غرب، به نطقهای زیاده گویانه ملک حسین و صدام حسین استناد می کند ولی فراموش می نماید که کشورهای مسلمانی چون کویت، عربستان، سوریه و پاکستان در صف آمریکا به رویارویی با عراق ایستادند و در آن ایران - که به اعتراف خود غربی ها از پیشروان بنیادگرایی اسلامی است - هیچ کمکی به عراق نکرد. از همه مهمتر، مورد جنگ بوسنی و هرزگوین است. اگر تئوری مبتنی بر مبارزه نهایی غرب با جهان غیر غربی درست بود، در پی فروپاشی یوگسلاوی، جهان می بایست شاید اتحاد صربها و بوسنی غیر غربی علیه کرواسی غربی می بود. به علاوه، تمدن های غیر غربی صربستان و بوسنی می بایست به پاکسازی نژادی دست می زدند، در حالی که کرواسی به لطف غربی بودنش می باید علم تکثرگرایی و رعایت حقوق اقلیت ها و مردم سالاری برمی افراشت. اما واقعیت غیر قابل انکار، خلاف این است. (۶۵)

شاید یکی از نقاط قوت نظریه برخورد تمدن ها آن است که ویژگی های یک نظریه علمی را داراست. یعنی دست کم مبتنی بر یک فرضیه است و از خصوصیات توصیفی و تبیینی و پیش بینی یک نظریه برخوردار است، در حالی که نظریه گفتگوی تمدن ها را اساساً نمی توان یک نظریه علمی به حساب آورد بلکه در واقع ایده ای است که اگر در سطح بین المللی با آن صادقانه برخورد شود، می تواند نویدبخش تفاهم و صلح و همزیستی مسالمت آمیز باشد و نزدیکی و همدلی و ارتباط مفید و سازنده میان ملل به ارمغان آورد. در یک کلام، تفاهم، اخلاق و معنویت را جایگزین کینه توزی، دشمنی، ظلم و ستم، برتری طلبی و همه اقدامات نادرستی که جهان را به سوی جنگ و خونریزی سوق می دهند، نماید.

اما نباید موانعی که بر سر راه آن وجود دارد از یاد برد. یکی از آنها عناصر ایدئولوژیک در روابط فرهنگ ها و تمدنهاست. در این خصوص مثالهای فراوانی می توان ذکر کرد، جنگهای صلیبی یکی از این موارد است. این رشته جنگها، چندین قرن بر روابط مسلمانان و مسیحیان سایه انداخت. مثال دیگر رقابت ایران و روم در دوران حکومت ساسانیان است. بین این دو امپراتوری، گذشته از رقابتهای سیاسی، منازعات مذهبی و ایدئولوژیک نیز وجود داشت. این کشمکشها موجب گردید که گفتگو بین این



دو امپراتوری در سطح پایین باقی بماند و سالیان طولانی حالت جنگی بین آن دو برقرار باشد. (۶۶)

«ادوارد سعید» نیز گفتمان ایدئولوژیک را دارای صفت «خشونت آمیز» می‌داند. این رابطه مبتنی بر خشونت، مانع از شکل‌گیری پیوند برابر بین گوینده و شنونده می‌شود. به باور او، ویژگی مشترک متون ایدئولوژیک آن است که تمامی آنها سعی در پنهان داشتن این رابطه نامساوی از طریق آرمانی جلوه دادن متن دارند و به همین دلیل این متون، شکل دروغین به خود می‌گیرند. (۶۷) در واقع، در ذهنیت ایدئولوژیک نوعی «دوگانه‌سازی» بین گفتگو و غلبه برقرار می‌شود، به صورتی که گفتگو نشانه شکست و خواری و برعکس، پیروز شدن نشانه برتری و سروری دانسته می‌شود.

مانع دیگر، «اسطوره» است. اسطوره‌ها نیز به دلیل آنکه نه تنها جایگاه فرد را در فرهنگ و تمدن و نظم اجتماعی موجود تثبیت می‌کنند بلکه تصویری نادرست از فرهنگ و تمدن ارائه می‌دهند، مَحَلّ گفتگوی تمدن‌ها محسوب می‌شوند. (۶۸)

مانع بعدی گفت و گو «غیریت‌سازی مفرط» است. البته غیریت‌سازی فی نفسه مانعی بر سر راه گفت و گوی تمدن‌ها محسوب نمی‌شود. اما غیریت‌سازی مفرط، امر گفت و گو را مختل می‌کند. تفکر متعارف اروپایی بر این تمایز اساسی استوار است که اروپا یا غرب با بقیه جهان فرق دارد و اختلاف بین غرب و جهان سوم، یک تفاوت واقعی و ماهوی است. اروپا محوران افراطی، تاریخ عمومی جهان را چیزی جز گسترس تاریخ غرب نمی‌دانند. اروپا محوری اصل را بر برتری اروپائیان بر غیر اروپائیان در گذشته و حال می‌گذارد.

در نظریه برخورد تمدن‌ها هم عنصر «غیریت‌سازی مفرط» نقش مهمی دارد. در واقع هائیتینگتون به غیریت‌سازی درونی در داخل آمریکا دست می‌زند و سرخ‌پوستان، کاتولیکها، مهاجران غیر اروپایی و سیاهپوستان را از معادلات خودکنار می‌گذارد. از دیدگاه او، این افراد بیگانه‌اند و از تمدن‌های دیگر به این تمدن رخنه کرده‌اند. به عبارت دیگر، با اینکه آنها در جامعه آمریکا جذب شده‌اند ولی جزء آن نیستند. به علاوه، تمدن غربی رانسانه امور بسیار محدود و خاص می‌داند. این سیاست محدودسازی با واقعیت‌های جوامع اروپایی و آمریکایی همخوانی ندارد و تنها در چارچوب استراتژی



«غیریت‌سازی مفرط»، انجام شدنی است. (۶۹)

در این تفسیر، طبعاً میان تمدن‌ها، خط‌های مصنوعی سفت و سختی کشیده می‌شود. کما اینکه هانتینگتون خود به وجود «خطوط گسل» میان تمدن‌ها قائل است. در نوشته‌های او خطوط گسل میان تمدن‌ها، به عنوان نقاط بروز بحران و خونریزی، جانشین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک جنگ سرد می‌شوند. (۷۰)

نتیجه‌گیری

در این مقاله، نظریه «گفت و گوی تمدن‌ها» و نظریه «برخورد تمدن‌ها» از جهات مختلف با یکدیگر مقایسه و بررسی شدند. بی‌تردید نمی‌توان منکر این حقیقت شد که هریک از این دو نظریه به درجات متفاوت دارای نقاط قوت و ضعف است. نقطه قوت نظریه برخورد تمدن‌ها آن است که متکی و مبتنی بر «واقعیت‌هاست» و بر «آنچه که هست» تأکید می‌کند. بلی، واقعیت فعلی جهان را می‌توان با این نظریه توجیه و تحلیل کرد: احساس تعلق به یک تمدن یا فرهنگ خاص نه تنها انسان را در مقابل تمدن یا فرهنگ دیگر قرار می‌دهد بلکه در او حس برتری و سلطه‌جویی می‌آفریند و در نتیجه می‌کوشد تا با جنگ و خشونت بر خصم غلبه کند. اما ضعف آن، این است که چشم خود را در مقابل حقایق می‌بندد و چه باید‌ها را نمی‌بیند. با این حساب، این نظریه صرفاً جنبه توصیفی - تبیینی دارد و فاقد بعد هنجاری و دستوری و تجویزی است.

در مقابل نقطه قوت نظریه گفت و گوی تمدن‌ها آن است که متکی و مبتنی بر «حقایق» است و بر «آنچه باید باشد» تأکید می‌کند. بلی، حقیقت یا آینده جهان را می‌توان با این نظریه توجیه و تحلیل کرد: فطرت واحد انسان‌ها و پایه‌های دینی و تمدنی‌شان می‌تواند آنها را به سوی همکاری و نوع دوستی سوق دهد و زمینه را برای مفاهمه و گفت و گو فراهم سازد. بنابراین گرچه دنیای امروز تاریکخانه جنگ و خشونت و بی‌عدالتی و سلطه‌گری است اما باید در آینده عدل و انسانیت و معنویت جایگزین آن شود. در عوض، ضعف این نظریه هم در نادیده گرفتن واقعیت‌ها یا آنچه هست است. با این حساب، نظریه مذکور صرفاً جنبه هنجاری و دستوری و تجویزی دارد و فاقد بعد توصیفی - تبیینی و در نتیجه فاقد ویژگیهای یک نظریه علمی است.



پی‌نوشتها

- ۱- مجتبی امیری (گردآورنده و مترجم) نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵)، ص ۴۵.
- 2- Samuel Huntington, "The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order, (London, 1997) P.20.
- ۳- علی اکبر رضایی، «گفت و گوی تمدن‌ها: نظریه و روندها»، مجله سیاست خارجی، (شماره ۲، سال دوازدهم، تابستان ۱۳۷۷)، ص ۲۸۳.
- ۴- غلامعلی خوشرو، «گفت و گوی تمدنی چیست؟»، همان مجله، ص ۲۶۱.
- ۵- گفتگو با حسین نصر، روزنامه اطلاعات، ۷۷/۱۱/۲۱.
- ۶- جان ال اسپوزیتو، «اسلام سیاسی و غرب، گفت و گوی تمدن‌ها یا برخورد تمدن‌ها»، ترجمه شهرام ترابی، مجله سیاست خارجی، همانجا، ص ۳۰۰.
- ۷- جهت اطلاع از نظریه اشپینگلر درباره برخورد تمدن‌ها، بنگرید به: اسوالد اشپینگلر، فلسفه سیاست، ترجمه هدایت‌الله فروهر (تهران: نشر نظر، ۱۳۶۱).
- ۸- جهت اطلاع بیشتر در مورد نظریه پایان تاریخ فوکویاما، رجوع کنید به: موسی غنی‌نژاد، «پایان تاریخ و آخرین انسان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶۴-۶۳ (آذر و دی ۱۳۷۱)، صص ۲۸-۲۲.
- ۹- علی بیگدلی، «ریشه‌یابی نظریه برخورد تمدن‌ها»، مجله سیاسی خارجی، همانجا، ص ۳۲۶.
- ۱۰- گفتگو با حسین نصر، همان روزنامه، همچنین مقایسه کنید با: امیری، همان، صص ۲۲-۲۳.
- ۱۱- پیشین، صص ۱۶۲-۱۶۰، نقل شده در: رضایی، همان مقاله و همان مجله، صص ۲۷۱-۲۷۰، همچنین بنگرید به: بیگدلی، همان مقاله و همان مجله، صص ۳۲۴-۳۲۵.
- ۱۲- بیگدلی، همان مقاله و همان مجله، ص ۳۲۲، همچنین مقایسه کنید با: گفتگو با حسین نصر، همان روزنامه.
- ۱۳- همانجا.
- ۱۴- امیری، همان، صص ۲۲-۲۳.
- ۱۵- جهانگیر معینی علمداری، موانع نشانه شناختی گفتگوی تمدن‌ها (تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۰)، صص ۱۵۴-۱۵۵.
- ۱۶- علی پایا، «نگاهی از منظر فلسفی به مسئله گفتگوی میان تمدن‌ها»، روزنامه اطلاعات، ۸۰/۶/۱۵ به



نقل از: فصلنامه گفتمان، شماره ۳، ویژه نامه گفتگوی تمدن‌ها.

۱۷- همانجا.

۱۸- همانجا.

۱۹- معینی علمداری، همان، صص ۵ و ۶.

۲۰- روزه گارودی، «از جدایی غرب تا گفت و گوی تمدن‌ها» در: فریدون بدره‌ای و دیگران (مترجم و گردآورنده)، اندیشه غربی و گفت‌گویی تمدن‌ها: اولین کنفرانس یونسکو درباره گفت و گوی تمدن‌ها، (تهران: فرزاد، ۱۳۷۹)، ص ۶۸.

۲۱- جهت اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به: همان مقاله و همان مجله، ص ۲۶۲

۲۲- رضایی، همان مقاله و همان مجله، صص ۲۶۹-۲۶۸.

۲۳- تشودورا کلمبوس و تانوس ورمیس، «در جستجوی بربرهای جدید: ساموئل هانتینگتون و نظریه برخورد تمدن‌ها» در: امیری، همان، ص ۲۳۴.

۲۴- جهت اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به: ریچارد روینشتاین و جارل کروکر، «چالش باهانتینگتون» در: امیری، همان، صص ۲۶۸-۲۶۵.

۲۵- پایان، همانجا.

۲۶- احمد صدری، «مصاف تمدن‌ها: خواب چپ ساموئل هانتینگتون»، در: امیری، همان، صص ۱۵۷-۱۴۹.

۲۷- رضایی، همان مقاله و همان مجله، ص ۲۷۱. جهت آشنایی بیشتر درباره سازگاری مسلمانان با غیر مسلمان در کشورهای اسلامی و مقایسه آن با کشورهای غیراسلامی بویژه غربی و نیز ارائه نگرش فرهنگی به اسلام در کشورهای اسلامی و مسالمت‌آمیز بودن تمدن اسلامی در کنار دیگر تمدن‌ها، رجوع کنید به: ادوارد سعید، اسلام یک هویت فرهنگی است، ترجمه مجتبی امیری، صص ۲۲۳-۲۱۳؛ همچنین بنگرید به:

Ali Mazrui, "Islam and Western Values", *Foreign Affairs* (September / October, 1997) pp. 118-132.

۲۸- جهت اطلاع بیشتر در این باره، رجوع کنید به: جان ال اسپوزیتو، «اسلام سیاسی و غرب، گفت و گوی تمدن‌ها یا برخورد تمدن‌ها؟» ترجمه شهرام ترابی در: مجله سیاست خارجی، همان، صص

۳۰۷-۳۱۴



- ۲۹- جهت اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به: زیبا فرزین‌نیا، «کاژآمدی گفت و گوی تمدن‌ها در سیاست خارجی ایران»، مجله سیاست خارجی، همان شماره، ص ۳۳۱.
- ۳۰- خوشرو، همان مقاله و همان مجله، ص ۲۶۴.
- ۳۱- پیشین، ص ۲۶۳.
- ۳۲- جهت اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به: محمدجواد مجتبی، روزنامه اطلاعات، ۲۰ آبان ۷۷.
- ۳۳- علی موجانی، «گفت و گوی تمدنی، بیم از آینده»، مجله سیاست خارجی، همان، صص ۲۹۱-۲۹۰.
- ۳۴- روبینشتاین و کروکر، همان مقاله، در: امیری، همان، ص ۲۵۴.
- ۳۵- جهت اطلاع بیشتر در مورد تأثیر اصل مساوات و برابری و حاکمیت منطق و استدلال برگفت و گوی تمدن‌ها، برای مثال رجوع کنید به: غلامرضا عربی‌نژاد، «گفتگوی تمدن‌ها و نقش ایرانیان در قرن ۲۱»، روزنامه اطلاعات، ۱۷/۱۲/۷۷؛ علیرضا موسوی، «احترام به رقیب شرط لازم گفتگوی تمدن‌ها»، قسمت هفدهم، روزنامه اطلاعات، ۲۱/۱۱/۷۷.
- ۳۶- فرزین‌نیا، همان مقاله و همان مجله، ص ۳۳۳.
- ۳۷- پیشین.
- ۳۸- روزنامه اطلاعات، ۱۴/۸/۱۳۷۶.
- ۳۹- همان، روزنامه اطلاعات، ۱۲/۶/۱۳۷۶.
- ۴۰- جهت اطلاع بیشتر در این باره، رجوع کنید به: داریوش اخوان زنجانی، «جامعه مدنی و جامعه مدنی جهانی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۸-۱۲۷.
- ۴۱- خوشرو، همان مقاله و همان مجله، ص ۲۶۴.
- ۴۲- روزنامه ایران، ۴ مرداد ۷۷.
- ۴۳- بیگدلی، همان مقاله و همان مجله، ص ۳۲۰.
- ۴۴- رضایی، همان مقاله و همان مجله، ص ۲۶۸.
- ۴۵- پیشین، صص ۲۸۱-۲۷۸.
- ۴۶- پیشین، ص ۲۸۰.
- ۴۷- جهت اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به: پیشین، صص ۲۸۳-۲۷۸.
- ۴۸- فرد هالیدی، «ایران و غرب گاه دگردیسی روابط»، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، هفته‌نامه راه نو، (۲۰ تیر ۱۳۷۷)، ص ۱۲.



- ۴۹- آندر. مالرو، ضد خاطرات، ترجمه ابوالحسن نجفی و رضا سیدحسینی (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۷).
- ۵۰- روزنامه ایران، پنج‌شنبه ۱۴/۸/۷۷.
- ۵۱- جهت اطلاع از چگونگی و چرایی گرایش بشر به معنویت در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، رجوع کنید به: اسفندیار محمدی، «آیا قرن بیست و یکم قرن معنویت خواهند بود؟»، کلام اسلامی، شماره ۳۸ (تابستان ۱۳۸۰).
- ۵۲- جهت اطلاع درباره نظریه دهکده جهانی مک‌لوهان، رجوع کنید به: باقر ساروخانی، جامعه‌شناسی ارتباطات (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱)، صص ۵۱-۴۳. ژان کازنو، جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی، ترجمه باقر ساروخانی و منوچهر محسنی (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰)، صص ۲۲۲-۲۱۲.
- ۵۳- محمدجابر عابدی، گفت و گوی تمدن یا موازنه منافع، روزنامه همشهری (۲۷ خرداد ۱۳۷۷).
- ۵۴- جهت اطلاع از جزئیات بیشتر این انتقادات، رجوع کنید به: اسفندیار محمدی، «ارزیابی ایده گفتگوی تمدن‌ها»، کاوش‌نامه، سال دوم، شماره ۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۰)، صص ۱۶۲-۱۶۱.
- ۵۵ و ۵۶ و ۵۷- گفتگوی مجتبی امیری با روزنو، راستو و پای در حاشیه کنفرانس نودمین اجلاس سالیانه انجمن علوم سیاسی آمریکا که از دهم تا پانزدهم شهریور ۱۳۷۳ در شهر نیویورک تشکیل گردیده بود. رجوع کنید به: امیری همان، ص ۲۶.
- ۵۸- صدری، همان مقاله در: امیری، همان، ص ۱۴۵.
- ۵۹- الوین تافلر، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی (تهران، ناشر: مترجم، ۱۳۷۱).
- ۶۰- جهت اطلاع بیشتر در این مورد رجوع کنید به گفتگو با حسین نصر، روزنامه اطلاعات، ۲۱/۱۱/۷۷.
- ۶۱- جهت اطلاع بیشتر در مورد جزئیات موضوع، رجوع کنید به: براین بیدهام، «اسلام و غرب» در: امیری، همان، صص ۲۷۴-۲۷۱.
- ۶۲- کلمبوس و ورمیس، مقاله همان در: امیری، همان، ص ۲۳۳.
- 63-Yeane Kipatrick, "The Modernizing impative", *Foreign Affairs*, Vol. 27.No.74, (Sep / Oct 1993), pp. 22-24.
- ۶۴- جهت اطلاع بیشتر در این مورد رجوع کنید به: جین کرک پاتریک، «ضرورت نوین‌سازی سنت‌ها و دگرگونی‌ها»، در: امیری، همان، صص ۱۸۴-۱۸۱.
- ۶۵- صدری، همان مقاله، در: امیری، همان، صص ۱۴۹-۱۴۶.



۶۶- معینی علمداری، همان، صص ۱۳۰-۱۰۲.

۶۷- ادوارد سعید، جهان، متن و منتقد، ترجمه اکبر انیسری (تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۷)، ص ۷۰، نقل

شده در: معینی علمداری، همان، ص ۱۰۳.

۶۸- معینی علمداری، همان، ص ۱۰۸.

۶۹- همان، ص ۱۱۶-۱۱۲.

۷۰- ساموئل هانتینگتون، «برخورد تمدن‌ها»، در: امیری، همان، ص ۵۵.



An All - Around Contrastive Study of "Dialog Among Civilizations" and "Clash Among Civilizations" Theories

Mohammad Abedi Ardakani (Ph.D)

Abstract

This article is a contrastive study of the various aspects of "Dialog among Civilizations" and "Clash among Civilizations" theories. The two theories are first of all defined in short. They are then compared together in terms of a. presuppositions, b. practical application, c. necessity and d. criticisms.

The issue is finally ended in a conclusion. The selection of the topic for the article and the above - mentioned special rendering of it have been inspired by the author's curiosity about the following issues:

- a. What are the similarities and differences between the two theories? (initial question)*
- b. The "Clash" theory focuses on "how things really are" or "realities", but the "dialog" theory stresses "how things should be" or "truths". That is to say, the former has a descriptive value but the latter is of norm - prescriptive significance. (major hypothesis)*

